

نظری به مفاهیم کنائی کبریت احمر

(= گوگرد سرخ) و خاک سیاه

اثر: دکتر اسماعیل حاکمی

استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

(از ص ۵۹ تا ۶۶)

چکیده:

گوگرد جوهری است که آن را کبریت هم می‌گویند و آن چهار نوع می‌باشد: سفید و زرد و سرخ و سیاه.

گوگرد سرخ (= کبریت احمر) بسیار کمیاب است. از این رو در شعر و ادب فارسی، گذشته از معنی اصلی آن، در مفهوم کنائی هر چیز نادر و کمیاب و با ارزش به کار می‌رود:

گر کیمیای دولت جاویدت آرزوست بشناس قدر خویش که گوگرد احمری (سعدی)

خاک یکی از عناصر اربعه است و خاک سیاه دارای مفهوم کنائی: هر چیزی بی ارزش و به کار نیامدنی می‌باشد:

«اگر به نادری آن کبریت احمر یافته شود در آن موضع از خاک تیره ناملتفت تر است» (مرصاد العباد)

واژه‌های کلیدی: کبریت احمر، گوگرد سرخ، خاک سیاه، چیزهای کمیاب.

مقدمه:

در برهان قاطع ذیل واژه گوگرد آمده است: «گوگرد جوهری است و آن را کبریت هم می‌گویند و آن چهار نوع می‌باشد: سفید، زرد و سرخ و سیاه. بعضی گویند چشمه‌ای است روان، چون منجمد گردد کبریت شود. بعضی گویند معدنی است و آن بخاری باشد دُخانی.»

در فرهنگ معین در تعریف گوگرد آمده است: «شبه فلزی است که از ایام قدیم شناخته شده است. عنصری است جامد و به رنگ زرد لیمویی، بی مزه و بی بو، وزن مخصوص آن ۱/۹۵ است. گوگرد در طبیعت به وفور به صورت سولفورها یا سولفاتها، یا به صورت اصلی خویش در حوالی کوههای آتشفشان یافت می‌شود.» «اندر کوههای وی (ماوراءالنهر) همه داروهاست که از کوه خیزد چون ناک و زرنیخ و گوگرد و نوشادر» (حدوالعالم)

صاحب برهان می‌نویسد: «گوگرد احمر - از جواهر است و معدن آن در وادی موران می‌باشد. گویند در شب مانند آتش می‌درخشد چنانکه روشنایی آن چند فرسخ می‌رود...»

در کتاب (نگاهی به خوزستان) آمده است: «معدن کبریت در هیچ جای دیگر یافت نمی‌شود. اگر این کبریت را به جای دیگر برند روشن نمی‌شود. اگر آتشی از جایی - غیر از دورق در آن کبریت افتد آنرا پاک می‌سوزاند والا آتش دورق در آن کارگر نمی‌شود و این از چیزهای شگفت آور است» (نگاهی به خوزستان، ص ۳۹۲)

«گوگرد معمولی را کبریت اصفرو و فسفر را کبریت احمر نامیده‌اند.» (همان، ص ۲۴۲) در این مقاله درباره گوگرد سرخ (= کبریت احمر) و مفهوم کنائی آن به بحث و بررسی می‌پردازیم:

در لغت نامه دهخدا ذیل کبریت احمر آمده است: «گوگرد سرخ به غایت کمیاب

است. در کبریت احمر اقوال بسیار است و انطاکی گفته که معدن ذهب (?) و بغدادی گفته وادی النمل است و بعضی گفته‌اند: جوهری است مصنوع غیر معدنی...

گوگرد سرخ، فسفر - به اصطلاح اهل صنعت کیمیای مصنوع در غایت سرخی را کبریت احمر نامند (به نقل از مخزن الادویه)»

که بود آنکه او ساخت شنگرف رومی زگوگرد سرخ و زسیماب لرزان (ناصرخسرو)

گر کیمیای دولت جاویدت آرزوست بشناس قدر خویش که گوگرد احمری (سعدی)

دل گوهر بقاست به دست جهان مده گوگرد سرخ تعبیه در خاکدان مخواه (خاقانی)

بر آ از سر کبر گردی زعالم که گوگرد سرخ است گرد سمندت (عطار)

گوگرد سرخ خواست زمین سبز من پرپر امروز اگر نیافتمی روی زردمی گفتم که نیک بود که گوگرد سرخ خواست گرنان خواجه خواستی از من چه کردمی؟ (منجیک ترمذی)

در لغت نامه درباره مفهوم کنائی گوگرد سرخ (= کبریت احمر) آمده است: هر چه که به دشواری تحصیل شود. گویند اعز من الکبریت الاحمر، مثل کبریت احمر، نادر، نایاب (دهخدا).

گوگرد سرخ: کبریت احمر، کنایه از شیء بسیار کمیاب و بسیار گرانبها (مانند: سیمرخ و کیمیا) در مقابل خاک سیاه (خاک تیره) کنایه از شیء بی ارزش سر زکبر و بخل برگردون اخضر برده‌اند مال خود بر سایلان کبریت احمر کرده‌اند (سنائی)

«قطب الدین به حکم آنکه یک چند جرعه کامی چشیده بود و چهره مرا می دیده، در مجلس حوادث فرک دور از ساقی زمان نوش کرد و عهد راحت و رفاهیت که زیر گنبد اخضر عزازت کبریت احمر و ملک بنی اصفردارد از ساحت خاطر فراموش». (تاریخ و صاف)

«چنین مشایخ که طبیبان حاذق اند و دلیلی و رهبری را شایند اگر چه در هر قرن و عصر عزیزالوجود و عدیم النظر بوده اند اما در این روزگار بیکبارگی کبریت احمر و عنقای مُغرب گشته اند. و عجب تر آنکه اگر به نادری آن کبریت احمر یافته شود و در آن موضع از خاک تیره تا ملفت تر است، و آن عنقای مُغرب از غرابِ غُربت محروم تر...» (مرصاد العباد)

جُستن گوگرد سرخت عُمر ضایع کردنت زور بر خاک سیاه آور که یکسر کیمیاست (ابن یمین)

در برهان قاطع در تعریف خاک آمده است: «معروف است و آن یکی از عناصر اربعه است و به عربی تُراب خوانند.»

«آنچه که بخشی از سطح کره زمین را پوشانده موجب رویاندن نباتات شود. تُراب، زمین و...» (فرهنگ معین)

بهار آمد و خاک شد چون بهشت به روی زمین بر هوا لاله کشت (فردوسی)

«هر چه به خاک دهی از خاک بازیابی» (قابوس نامه)

می فروشم آبروی خویشتن بر درت چون خاک ارزان درنگر (عطار)

ای برادر چو عاقبت خاک است خاک شو پیش از آنکه خاک شوی (سعدی)

خاک راه: خاک و گرد متعلق به راه، غبار...

ما خاک راه را به نظر کیمیا کنیم صد درد را به گوشه چشمی دوا کنیم
(سید نعمت ... ولی)

خاک سیاه (سیه)، خاک تیره: هر چیز بی ارزش (دهخدا)

پاس ادب من همه را می‌رسد اینک بر خاک سیه خفته‌ام اینک به درت در
(علی خراسانی)

چو مرد باشد بر کار و بخت باشد یار ز خاک تیره نماید به خلق زر عیار
(ابوحنیفه اسکافی)

«آدم را از خاک تیره برکشد... و کسوت عزت در پوشد و تاج کرامت بر فرق او
نهد» (کشف الاسرار میبدی)

همه سر به خاک سیه بر نهند از آن پس همه تاج بر سر نهند
(فردوسی)

سراسر به فرمان یزدان پاک فرود آمدند اندر آن تیره خاک
(بمانعلی کرمانی)

دَمَش چون به خاک سیه بردمید ز خاک سیه آدم آمد پدید
(بمانعلی کرمانی)

خاک سیاه بر سر آب و هوای ری دور از ماجوران مکارم نمای ری
(خاقانی)

این که خاک سیهش بالین است اختر چرخ ادب پروین است
(پروین اعتصامی)

«و عجب تر آنکه اگر به نادری آن کبریت احمر یافته شود در آن از خاک تیره
ناملفت تر است.» (مرصاد العباد)

خاک سیاه (= گِل سیاتته):

از قعر گِل سیاه تا اوج زُحل کردم همه مشکلات گیتی را حل

بیرون جستم زقید هر مکر و حیل هر بند گشوده شد مگر بند اجل

(ابن سینا)

ای اصل تو ز خاک سیاه و تن از منی در سر منی مکن که به ترکیب چون منی

آن کوز خاک باشد و آخر رود به خاک او را کجا رسد سُخن مائی و منی

(سنائی)

در خاتمه باید این نکته را یادآور شویم که خاک علاوه بر آنکه معنی شیء بی

ارزش می دهد منبع اصلی حیات همه جانداران و از جمله انسان است.

هومر در باره شخصی چنین می گوید: «مانند پادشاهی است نیکوکار که به عدل

و انصاف فرمانروایی می کند و چون چنین است خاک سیاه برای او غله فراوان

می رویاند و درختان او بسیار بار می آورند.» (جمهوری افلاطون)

عاشق و یصل شاطر او غلو شاعر معروف ترک (متولد سال ۱۸۹۴ میلادی) قطعه

شعری به نام خاک سیاه دارد که بخشی از آن را در اینجا نقل می کنیم:

به گمان دوست روی بسیاری از مردم آغوش گشودم

یار راستین من خاک سیاه است

بیهوده گشتم و بی فایده خسته شدم

یار راستین من خاک سیاه است

به بسیاری از زیبا رویان دل بستم و ماندم

نه از آنان وفایی دیدم و نه سودی بُردم

هرگونه خواسته ام را از خاک گرفتم

یار راستین من خاک سیاه است

خاک، گوسفند و بره و شیر داد

غذا، نان و گوشت داد
وقتی که با کلند آن نکندم کم داد
یار راستین من خاک سیاه است
شکم خاک را با کلند و بیل شکافتم
رخسارش را با ناخن و دست خراشیدم
باز با گل از من استقبال کرد
یار راستین من خاک سیاه است

اگر به هوا توجه کنم هوا می‌گیرم
اگر از خاک مراقبت نمایم، دعا می‌گیرم
اگر از خاک جدا شوم، کجا می‌توانم بمانم؟
یار راستین من خاک سیاه است

هر کسی که مظهر این راز می‌گردد
در دنیا اثری جاودانی باقی می‌گذارد

روزی فرا می‌رسد که (ویصل) را در آغوش می‌گیرد

یار راستین من خاک سیاه است. (در ترجمه این قطعه آقای دکتر ناجی طوقماق استاد محترم

ترک مرا یاری نموده است)

منابع:

- ۱- لغت نامه دهخدا (گوگرد، کبریت، خاک)
- ۲- بُرهان قاطع (گوگرد، کبریت، خاک) و (فرهنگ معین)
- ۳- مرصاد العباد، نجم الدین رازی، به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،

- ۴- نگاهی به خوزستان، ایرج افشار سیستانی.
- ۵- جمهور افلاطون، ترجمه فؤاد روحانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.
- ۶- خاک سیاه، عاشق و یصل شاطر اوغلو، مجله وحید، فروردین ۱۳۵۴، شماره ۱.
- ۷- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح اله صفا، جلد دوم، ابن سینا، ۱۳۳۶.
- ۸- منابع دیگر که در مقاله بدانها اشاره شده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی